



روزانه ها ...



پیوندها

قلم ها



خانه

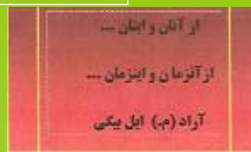


آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد؛ تنها برای خواندن ست و ...

گاه روزانه های دیروز ... و امروز



آرآد (م) ایل بیگی



438

باقر مومنی: «دنيا» ی روشنگر دکتر ارانی «2

کتاب نقطه

امثال اینها از نظر مجله برداریم:

اقتصاد

مجله دنیا مانند هر نشریه مارکسیستی برای اقتصاد اهمیت خاصی قائل است و نه تنها در لابلای مقالات "فلسفی" و حتی "علمی" نقش اقتصاد را در پیدایش پدیده های روبنائی جامعه انسانی نشان میدهد بلکه مقالات چندی را نیز بطور مشخص به این بحث اختصاص داده است که نمونه ای از آنها عبارتست از "ماشینیسم"، "ارزش- قیمت کار"، "پول از نظر اقتصادی و اهمیت آن در اجتماع فعلی" و "اقتصاد و سیاست اقتصادی سال ۱۹۳۴".

چنانکه معلوم است سه مقاله اول بیشتر درباره کلیات اقتصادی نوشته شده و شامل توضیحاتی است درباره نقش کار و اشکال و شقوق آن مانند کار ساده و مرکب و کار اجتماعاً لازم و غیره، تبدیل محصول به کالا، مسئله ارزش و نقش کار در تعیین آن، مبادله، قیمت و تفاوت آن با ارزش و رابطه آن با مکانیسم های بازار و بالاخره پول و نقش های گوناگون آن بمنزله میزان ارزش و وسیله گردش کالا و اعتبارات و غیره. در مقاله "ماشینیسم" نیز تأثیر ماشین در ایجاد تمرکز صنعتی، تولید وسیع، سرمایه های عظیم، تسهیل حیات مادی انسان و بالاخره مناسبات و روابط طبقاتی و بحران های اقتصادی توضیح داده شده است. با در یک مقاله گزارش واره تحت عنوان "کریزوتروویسم"، که بمعنی "جاذبه طلا" آمده و از کتاب "اپتون سینکلر" با عنوان "پول مینویسد" انتخاب و ترجمه شده، به نقش کثیف پول و بازی های سرمایه داری اشاره شده است.

معلوم است که بر اساس بینش مجله تمام این توضیحات در جریان تکامل و تحول تاریخی پدیده ها توضیح داده شده است و در واقع میتوان گفت مجموعه فشرده ای از اقتصاد مارکسیستی است. اما مجله در مقالات اساسی اقتصادی خود بدون اینکه صریحاً از نظام سرمایه داری و استثمار و یا سرمایه دار و کارگر نام ببرد به تحلیل ها و نتیجه گیری های خاص خود دست میزنند. مثلاً در مقاله "ارزش قیمت و کار" مسائلی مانند تقسیم کار

کتاب نقطه

امثال اینها از نظر مجله پردازیم:

اقتصاد

مجله دنیا مانند هر نشریه مارکسیستی برای اقتصاد اهمیت خاصی قائل است و نه تنها در لایه‌های مقالات فلسفی و حتی علمی نقش اقتصاد را در پیدایش پدیده‌های روبنائی جامعه انسانی نشان میدهد بلکه مقالات چندی را نیز بطور مشخص به این مبحث اختصاص داده است که نمونه‌ای از آنها عبارتست از "ماشینیسیم"، "ارزش- قیمت کار"، "پول از نظر اقتصادی و اهمیت آن در اجتماع فعلی" و "اقتصاد و سیاست اقتصادی سال ۱۹۳۴".

چنانکه معلوم است سه مقاله اول بیشتر درباره کلیات اقتصادی نوشته شده و شامل توضیحاتی است درباره نقش کار و اشکال و شقوق آن مانند کار ساده و مرکب و کار اجتماعاً لازم و غیره، تبدیل محصول به کالا، مسئله ارزش و نقش کار در تعیین آن، مبادله، قیمت و تفاوت آن با ارزش و رابطه آن با مکانیسم‌های بازار و بالاخره پول و نقش‌های گوناگون آن بمنزله میزان ارزش و وسیله گردش کالا و اعتبارات و غیره. در مقاله "ماشینیسیم" نیز تأثیر ماشین در ایجاد تمرکز صنعتی، تولید وسیع، سرمایه‌های عظیم، تسهیل حیات مادی انسان و بالاخره مناسبات و روابط طبقاتی و بحران‌های اقتصادی توضیح داده شده است. با در یک مقاله گزارش‌واره تحت عنوان "کریزوتروپیسیم"، که بمعنی "جاذبه طلاء آمده و از کتاب "اپتون سینکلر" با عنوان "پول مینویسد" انتخاب و ترجمه شده، به نقش کثیف پول و بازی‌های سرمایه‌داری اشاره شده است.

معلوم است که بر اساس بینش مجله تمام این توضیحات در جریان تکامل و تحول تاریخی پدیده‌ها توضیح داده شده است و در واقع میتوان گفت مجموعه فشرده‌ای از اقتصاد مارکسیستی است. اما مجله در مقالات اساسی اقتصادی خود بدون اینکه صریحاً از نظام سرمایه‌داری و استثمار و یا سرمایه‌دار و کارگر نام ببرد به تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های خاص خود دست می‌زنند. مثلاً در مقاله "ارزش قیمت و کار" مسائلی مانند تقسیم کار

کتاب نقطه

آن معاوضه است تعادل بین عرضه و تقاضا کم میسر است» بنابراین غالباً تعادل میان قیمت و ارزش نیز بر هم میخورد. اما جالبتر از همه جمله پایانی مقاله است که بیشتر به یک شعار شباهت دارد و آن عبارتست از اینکه «فقط کار مولد ارزش است و مولد کار مالک حقیقی ارزش».

در مقاله "پول از نظر اقتصادی و..." درباره ارزش بویژه تذکر داده شده که ارزش، بر خلاف وزن، از خواص ذاتی «اشیاء نبوده و فقط از نظر روابط بین افرادی که آنرا تولید کرده‌اند ایجاد شده است و اگر این روابط وجود نداشت ارزش با کلیه اشکال و صورش از بین میرفت» و همچنین در مبادله کالاهائی که «ارزش افاده متفاوتی» دارند تنها مقدار مساوی «کاری که اجتماعاً برای تولید آنها لازم است» میتواند معیار باشد.

در این مقاله همچنین پس از توضیح درباره چگونگی پیدایش پول و نقش آن بعنوان وسیله مبادله، "دوران ثروت"، پس انداز و تأدیه از قدرت و قدوسی که بعدها کسب میکند سخن به میان آمده و تذکر داده میشود که این خصائل تنها از روابط اقتصادی موجود در جامعه کنونی ناشی میشود و بر خلاف تصور بعضی از حکماء قدیم یونان نمیتوان قدرت آنرا از میان برد بلکه «راه صحیح اینست که روابط را بطوری تغییر داد که قدرت اشیاء بر افراد برای همیشه معدوم و مضمحل گردد» و تنها در چنین شرایطی و «در اجتماعی که اقتصاد مبتنی بر نقشه معین و دقیق است دوره قدرت فلز زرد سپری میشود».

مقاله سرانجام به این نتیجه میرسد که «چون پول نماینده جامد و مادی شده کار اجتماعی است و تقسیم کار در ادوار مختلفه تاریخ حالات متفاوتی داشته بنابراین پول نیز در مسیر این ادوار تکامل دیالکتیکی کرده و مسائل انهدام آن ضمناً فراهم گشته است بدین معنی که تجمع پول و تمرکز در آخرین مرحله این تکامل موجب تولید ارزش اضافی شده بطوریکه تحصیل پول فقط منوط به مصرف نمودن کار نبوده بلکه صرف داشتن آن در تحت شرایط معین وسیله جلب ارزش اضافی (کار مادی شده دیگران) است و همین خاصیت خود عوامل انهدام اقتصاد معاوضه را فراهم میکند.

«دنیای روشنگر...»

اما چنانکه از عناوین مقالات یاد شده میتوان فهمید مجله دنیا در زمینه اقتصاد در محدوده کلیات باقی نمانده و در مقاله‌ای که بیش از بیست صفحه را اشغال کرده به توضیحات مفصل علمی درباره وضع اقتصادی جهان در سال ۱۹۳۴ و بویژه اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری صنعتی و پیشرفته جهان مانند آمریکا، آلمان، بریتانیای کبیر، ژاپن و فرانسه می‌پردازد و درباره رشد غیرطبیعی تولید صنعتی، ناموزونی آن در کشورهای مختلف، خرابی اقتصاد جهان در اثر تقلیل تجارت خارجی، بحران کشاورزی و دپرسیون سال ۱۹۳۴، تورم و تزلزل دائمی پول و تلاشی اعتبارات بین‌المللی و صدور سرمایه، و بالاخره وضع کار و سرمایه توضیحاتی میدهد. در این مقاله، که بنا به گفته نویسنده از دیدگاه اقتصادیان مادی نوشته شده پس از توضیح مختصری درباره دوره‌های اقتصادی رونق، بحران و دپرسیون (که بمعنای دوران انتقال از بحران به رونق است) سال ۱۹۳۴ را سال دپرسیون - که بدنبال بحران عظیم سال‌های ۳۷-۱۹۲۹ آمده و منطقاً باید نویددهنده رونق مجدد باشد - با تحلیل دقیق علمی از میزان و نوع از سرگیری تولیدات صنعتی و کشاورزی، و همچنین با استناد به تحلیل‌های اقتصاددانان سرمایه‌داری جهان باین نتیجه میرسد که بر خلاف معمول دوره‌های دیگر «این دوره تناوب خصوصیات جدیدی نشان میدهد» باین معنی که «تغییرات اقتصادی سال ۱۹۳۴ تکرار سال ۱۹۳۳ بود و سال ۱۹۳۵ نیز تکرار سال ۱۹۳۴ خواهد بود یعنی دپرسیون به رواج مبدل نخواهد شد».

مقاله با ذکر آمارهایی آشکار می‌سازد که «سال ۱۹۳۴ بطور کلی فقط ازدیاد خیلی جزئی در محصولات صنعتی ممالک نشان میدهد» و تازه همین «مختصر بهبودی» هم در حقیقت «نامتناسب، متناقض و مصنوعی» بوده است زیرا «این بهبود وضع اقتصادی در کشورهای بزرگ جهان بصورتی منظم و عمومی و یکنواخت» انجام نشده، بازرگانی خارجی این کشورها کاهش یافته و بشدت محدود است. در انفلاسیون موجود، «بر خلاف انفلاسیون‌های حقیقی بعد از جنگ دیگر رونق فروش امته، یعنی

کتاب نقطه

تبدیل سریع پول به اجناس وجود ندارد». وضع صاحبان سرمایه بهبود یافته «ولی بر خلاف دوره‌های تناوبی قبل، که بهبودی نفع و مزد با هم متناسب و متوازی بود»، «در وضعیت کارگر بهبودی حاصل نشده» و «طرز کار بیشتر بضرر مزد و بنفع سرمایه تمام شده است» و رونق نسبی و استثنائی کشورهایی مانند ژاپن نیز صرفاً ناشی از «تپیۀ فوق‌العاده زیاد لوازم جنگی» و نظامی کردن صنایع آنست که همچنان ادامه دارد.

نویسنده در پایان مقاله خود با نقل قول‌هایی از اقتصاددانان جهان سرمایه‌داری بار دیگر به این حکم اصلی نوشته خود میرسد که «دپرسیون فعلی یک دپرسیون طبیعی نیست که پس از آن مطابق قوانین اقتصاد فعلی یک دوره رواج و رونق بوجود آید» و حتی از قول موسولینی نقل میکند که بحرانی که جهان سرمایه‌داری با آن دست به گریبان است «مثل بحران‌های معمولی اقتصادی نیست... ما در یک بحران تمدن می‌باشیم که تا ریشه کلیه قضایای اجتماعی و اقتصادی نفوذ میکند». و سرانجام به این نتیجه میرسد که تمام اقتصاددانان دنیای سرمایه‌داری هم نظری که نسبت به وضع موجود اقتصاد جهان داشته باشند «بواسطه وجود عملی و حقیقی قضایای روزانه مجبورند که تجزیه و پیش‌بینی مکتب مادی را قبول کنند».

حقوق

در مقاله «حقوق و اصول مادی» نیز چنانکه انتظار میرود حق و عدالت بعنوان امری آسمانی و مافوق طبیعی، که خارج از زمان و مکان قابل تصور باشد، رد شده است زیرا اولاً حق در جامعه انسانی مفهوم پیدا میکند نه بطور مطلق، و ثانیاً حق و حدود و ثغور آنرا صاحبان قدرت تعیین میکنند و ثالثاً با تحولات جامعه نوع و حدود آن تحول پیدا میکند و چنانکه ایبرینگ «فقیه آلمانی» گفته است «مفهوم عدالت و حق در اجتماعی که بحالت شبانی زیست میکند با همان مفهوم در دوره فلاحی، مانوفاکتوری و ماشینی متفاوت است».

میدانیم که پیش از شکل گرفتن مالکیت بر آلات تولید ثروت در

«دنیای روشنگر...»

جامعه انسانی از حق خبری نبود و تنها غریزه اجتماعی برای رفع مخاطرات و جلوگیری از اجحافات کافی بود ولی پس از پیدایش گروهی که بر وسائل تولید تملک یافتند و بصورت طبقه حاکم درآمدند «حق جنبه عمومی خود را گم کرده بحالت طبقاتی در میآید». این طبقه به حقوقی که برای خود قائل میشود از یک سو جنبه «ما فوق ارضی و الهی» میدهد و از سوی دیگر به وضع قواعدی دست میزند که آنرا قانون مینامند و برای جلوگیری از دستبرد دیگران و حفظ آن به قوه قهریه قانونی متوسل میشود.

نویسنده مقاله اجمشید، یا ایرج اسکندری، پس از این توضیحات نتیجه میگیرد که «حقوق عبارت از مجموعه قوانین و نظاماتی است که در یک محل و موقع معینی برای تنظیم ارتباطات افراد مطابق وضعیت موجود اجتماعی وضع و بوسیله قوای قهریه دولت بموقع اجرا گذارده میشود» و بر خلاف آنچه که ایدئالیست‌ها برای توجیه وضع طبقات حاکم وانمود میکنند بهیچوجه جنبه آسمانی و ابدی ندارد.

«حق‌های انفرادی در هر اجتماع مظهر مفهوم عدالت آن جامعه هستند و چون دائماً جوامع در تحول و تغییر است حقوق- حق- عدالت نیز به تبعیت آن غیرثابت و متغیرند. آنچه که امروز مقدس‌ترین و ثابت‌ترین حقوق بشر شمرده میشود فردا باطل‌ترین و نادرست‌ترین چیزها بشمار خواهد رفت.»

در این مورد نیز نویسنده مجله دنیا بمثابه یک فیلسوف مادی دیالکتیسین اصولی و رزمجو مقاله خود را با این جملات پایان میدهد که «عالم و اجتماع رودخانه بی‌انتہائی است که پیوسته در سیلان و جریان است. گاهگاهی سیلاب‌های تند او را از بستر خود منحرف مینماید و بستر جدید بنوبه خود دستخوش سیلاب دیگر خواهد شد. تنها این بازی ابدی و سرمدی است!»

✍

همانطور که قبلاً اشاره شد، مجله دنیا صفحاتی را به قسمت

کتاب نقطه

هنری اختصاص داده بود و طبعاً برخورد با این مقوله نیز از جانب نویسندگان آن از زاویه جهان‌بینی مادی دیالکتیکی صورت بگیرفت. اولین مقاله در این زمینه در شماره اول دنیا تحت عنوان «هنر و سترالیسم» که با امضای «فریدون ناخدا» یا بزرگ علوی، نوشته شده، با این جمله آغاز می‌شود: «هنر نیز مانند علم، فلسفه، حقوق و غیره یکی از نتایج مادی زندگی بشری است و به هر شکل و شعاعی که فرض شود بطور مستقیم و یا غیرمستقیم بتوسط یک سلسله روابط نتیجه اوضاع اقتصادی و درجه ترقی وسائل فنی اجتماع است». علاوه بر این هنر، بویژه در مراحل اولیه حیات اجتماعی انسان «رابطه مستقیمی با احتیاجات عملی زندگی مادی داشته». برای مثال ایجاد «وحدت و انتظام تعلیمات روحی برای کارهای مشترک و تکرار کارهای مادی نخستین معنی و هدف رؤس و شمر و موسیقی بوده، و فقط بعدهاست که «در نتیجه توسعه زندگی مادی و حیات اقتصادی، جامعه افکار و روحیات جدید تولید شده و با ایجاد تحولاتی در هنر «رابطه مستقیم و فوری» این پدیده با حوائج ضروری و مادی جامعه قطع می‌شود». نویسنده در این مقاله می‌خواهد ثابت کند که «حنی هنر» از نظر اینکه یکی از تظاهرات روحی بشر است، نیز مادی بوده و یکی از مظاهر زندگی اجتماعی انسانی بشمار می‌رود یعنی همانطوری که... کلیه فنون‌های اجتماعی نتیجه وضعیت اقتصادی جامعه است هنر نیز بنسبت ترقی یا انحطاط طرز تولید ثروت در شرق یا در انحطاط است، و به عبارت دیگر هنر نیز مانند سایر فنون‌های اجتماعی محکوم و تابع وضعیت تولید و اوضاع مادی آن عصر است».

بنا بر تعریف فریدون ناخدا هنر انعکاس جسمیافته احساسات و عواطف انسانی و وسیله اجتماعی کردن احساسات، و «چنانکه تولستوی بیان نموده هنر وسیله مراقبت و نقل عواطف است و در نتیجه تحول و ترقی هنر نیز با تکامل اجتماعی در ارتباط و متناسب با آن خواهد بود زیرا روحیات و عواطف انسان نیز با تحول حیات مادی جامعه تغییر می‌یابد». نویسنده مقاله پس از بیان این کلیات به بحث درباره تحولات رشته‌های مختلف هنری از

«دنیای روشنگر...»

قبیل موسیقی، ادبیات و نقاشی در جوامع مختلف انسانی و در دوره‌های مختلف تاریخی می‌پردازد و نشان می‌دهد که هنر دوران بردگی با هنر دوران ملوک‌الطوایفی تفاوت‌های اساسی دارد. مقاله با این نتیجه به پایان می‌رسد که «اگر تعریف هنر را تعبیر عواطف بصورت‌های مادی محسوس، و رول آنرا عمومی کردن احساسات انفرادی بدانیم، باید هنرهای کهن را بحال خود گذاریم و بدنبال هنر متناسب با دنیای متمدن جدید باشیم.

ارانی خود نیز، با امضای احمد قاضی، در مقاله «تاریخ‌سازی در هنر» «بی‌زمان بودن هنرمند و «هنر عاری از زمان» و مکان را بری‌شوند می‌گیرد و مینویسد اگر «تحقیق تکامل و تاریخ شعب هنر... و تعیین رشته ارتباط حقیقی موجود در این تکامل» با بینش مادی و بکمک دیالکتیک صورت گیرد از روی یک اثر یا قطعه هنری و بررسی اجزاء آن میتوان با توجه به «صفات ممیزه موجود» در آن به «طرز تولید و اوضاع مادی محیطی که این قطعه هنری در آنجا پرورش یافته، تکاملی که تا زمان ظهور شاهکار مزبور در صنایع ظریف یک ملت موجود بوده، خلاصه تأثیری که اختصاصات زمان، مکان، اجتماع و مادیات در هنر و هنر در آنها داشته است» پی برد. باین ترتیب در عین حال که هنر و هنرمند محصول زمان خویش است از تأثیر گذشته نیز مطلقاً در امان نیست و در یک انقلاب هنری «با آنکه تازه کهنه را نفی میکند در عین حال از عناصر کهنه در تشکیل خود استفاده مینماید».

در مقاله دیگری با عنوان «هنر در ایران جدید» به مسائل دیگری درباره هنر پاسخ داده شده است. نویسنده این مقاله ابتدا به طرح سؤال‌های زیر دست می‌زند: آیا هنر تحت تأثیر زمان و مکان است؟ آیا هنر هدفی را دنبال میکند یا چنانکه بعضی گفته‌اند «هنر برای خود هنر» بوجود آمده است؟ آیا هنر ویژه نخبگان است؟ آیا هنر وسیله تخیل و سرگرمی و وقت گذرانی است؟ آیا هنر با اصول اخلاقی ارتباط دارد؟

البته نویسنده چون به اندیشه ماتریالیسم دیالکتیک مجهز است، همانطور که قبلاً نیز گفته شد، طبعاً هنر را تابعی از زمان و مکان میداند

کتاب نقطه

و تأکید میکند که «هنرمند در وهله آخر یک محصول اجتماعی بوده، روحیه او و روحیه آثار او محکوم قوای اقتصادی دوره او هستند» و بهمین دلیل بزرگترین هنرمندان تاریخ نیز، جز در مواردی که اثرشان انعکاسی از خواص مشترک تمام جامعه بشریت است، بقیه در اثر تحولات اجتماعی بکلی فراموش میشوند و آثار اخیر هم، با پیدایش اشکال جدید هنری و مضامین تازه، اهمیت خود را کاملاً از دست میدهند. از این توضیحات خود بخود باین نتیجه میرسیم که «هنر برای هنر» سخنی بی‌معنی است. در خصوص دامنه هنر نیز درست است که در حکومت‌های اشرافی و استبدادی هنر عملاً بیشتر به طبقات بالا اختصاص می‌یابد اما در حقیقت «هنرهای بزرگ آنهایی هستند که عمیقاً در توده مردم نفوذ کرده‌اند». اما از هنرمندانی که برای هنر هدفی قائلند عده‌ای که طرفدار قدرت هستند آنرا وسیله تخدیر و تسلاي توده‌ها برای تحمل دردهایشان میدانند و حال آنکه طرفداران مردم با هنر خود آنها را به کشف علل دردها و مشکلات و تشویق و تهییج آنان به از بین بردن عوامل درد تبلیغ میکنند. از اینجا به مسئله ارتباط هنر با اخلاق میرسیم و خود بخود متوجه میشویم که اخلاق با منافع طبقاتی افراد ارتباط دارد و هر هنرمندی نیز خود بخود تبلیغ‌گر اخلاق طبقاتی خویش خواهد بود. منتها باید توجه داشت که «هنر کتاب قانون نیست». موعظه را نمیتوان هنر دانست و همانطور که قبلاً گفته شد هنر وسیله‌ای برای انتقال احساسات و عواطف است.

آخرین سؤالی که در برابر هنرمند قرار میگیرد اینست که آیا باید از گذشتگان تقلید کرد یا باید یکسره از گذشته برید. نویسنده مقاله برای یافتن جواب به این سوال خواننده را به اصل تبدیل تغییر کمی تدریجی به تغییر کیفی ناگهانی شدید حواله میدهد و از آنجا که بر اساس این اصل جامعه جدید با تغییر ناگهانی نظام سیاسی و اقتصادی گذشته بوجود می‌آید باین نتیجه میرسد که هنرمندان هر دوره هم باید «بکلی با اصول سابق قطع رابطه» کنند و هنر تازه خود را بوجود آورند.

«دنیای روشنگر...»

فاشیسم

مسائل و موضوعاتی که مورد توجه مجله دنیا است منحصر به عناوینی که تاکنون ذکر شد نیست بلکه نویسندگان آن به مسائل اجتماعی دیگری نیز، چه بصورت مستقل و چه در لابلای مقالات معمولی، میپردازند. از جمله مسائلی که ذهن نویسندگان مجله را به خود مشغول داشته مسئله فاشیسم است که آنرا یک وسیله سرکوب طبقاتی در دست سرمایه داری میدانند. در مجله بدون آنکه عنوان و مقاله خاصی به این موضوع اختصاص داده شده باشد گهگاه در ضمن مقالات فلسفی و اجتماعی و همچنین در میانه اخبار علیه آن موضعگیری میشود.

برای مثال در مقاله‌ای تحت عنوان "من یک سیاهم"، که در ستون "هنری" چاپ شده یک نویسنده سیاهپوست اهل جامائیکا، که جزئی از انگلستان بشمار میرود، سخن از این بمیان میآورد که در کودکی مطلقاً با پدیده‌ای بنام "نژاد سیاه" آشنا نبود، و خود را یکی از اتباع انگلیس که فقط رنگ پوستش سیاه است میدانسته و اگر سیاهپوستی را هم میدیده که مورد تحقیر قرار گرفته این تحقیر را صرفاً ناشی از اختلاف طبقاتی تلقی میکرد که معمولاً افراد زبردست بدون توجه به رنگ پوست در حق افراد زبردست روا میدارند. ولی بعدها، بویژه وقتی در ۱۸ سالگی به آمریکا میرود متوجه میشود که در آنجا بصورت فردی به او نگاه میکنند که بعلت رنگ پوستش جزء نژادی پست‌تر از سفیدهاست. باین ترتیب حتی علی‌رغم قبول استعدادها و دانش او فقط کارهای پست به وی واگذار میکنند و هر چقدر هم جیب‌هایش پر از پول باشد او را به رستوان‌های سفیدها راه نمیدهند و کم‌کم خود او نیز در جریان دفاع از حیثیت انسانی خود خودش را از یک نژاد مشخص بنام "نژاد سیاه" میشناسد که بعلت رنگ پوستش با دیگران تفاوت دارد و باین ترتیب دارای احساسات و عواطف نژادی میشود. این نویسنده سپس اشاره میکند که البته هنرمندان بزرگ سیاهپوست مورد احترامند اما بطرز میافزاید که «اگر من فردا رمان بزرگی طبع کنم» مسلماً مرا به مجالس مختلف دعوت و «در خصوص قریحه شخصی من تعریف‌ها

کتاب نقطه

خواهند کرد ولی فوراً از گوشه و کنار خواهند گفت خیلی مایه تأسف است که همه سیاهان مثل من نیستند» گوئی تمام افراد دارای پوست سفید با رنگ‌های دیگر همگی هنرمندند یا از استعداد بالا برخوردارند!

اما در مقاله "بشر از نظر مادی" زیر عنوان فرعی "بشر اجتماعی" نسبتاً بتفصیل به توضیح فاشیسم پرداخته است. نویسنده بحث خود را با این جمله آغاز میکند که «بیچاره ایده‌آلیست تحت تأثیر منافع طبقاتی دودستی آنچه را که به حال وی مفید است اصلی میگیرد» و یکی از چیزهایی که در عصر ما جعل شده و ایده‌آلیست بیچاره به آن چسبیده «تئوری نژادها» است که «واقعاً اسلحه خوبی برای جنگجویان و طرفداران استثمار و استعمار کار دیگران است» و استثمارگران و استعمارجویان میکوشند تا با کمک این تئوری «به عملیات غلط خود دلیل علمی قائل شوند. این «تئوری» که روزنبرگ با «ترهات خود» برای توجیه عملیات «رژیم فاشیست» به آن شکل «علمی» داده برای «بعضی نژادها خواص سری قائل شده» باین ترتیب که انسان‌ها را به «نژادهای متمدن و با استعداد» و «ملل وحشی و بی‌استعداد» تقسیم میکند که اولی‌ها باید دومی‌ها را «کولونی» کنند. بر اساس این «تئوری» نژادهای سرخ و سیاه و زرد پست‌تر از نژاد سفید هستند و هر یک از دو گروه پست و عالی هم در میان خود درجات و طبقات برتر و فروتر دارند باین ترتیب که نژادهای سرخ و سیاه باید زیردست نژاد زرد باشند و در داخل خود نژاد سفید نیز شعبه نژاد آریائی بر سامی و در داخل نژاد آریائی مثلاً شعبه رومی بر اسلاو و شعبه ژرمنی بر رومی ترجیح دارد. دنباله این بحث تنوریک سرانجام به آنجا منجر میشود که چون بر اساس این تئوری میان طبقات یک ملت نیز اختلاف فاحش وجود دارد پس «مقدرات تقسیم کار و محصول اهم باید نظیر سیاست استعماری باشد اوا وسائل تولید باید دست عده محدود قرار گیرد زیرا توده لیاقت تصاحب آنرا ندارد».

نویسنده مقاله پس از این تفصیل با توسل به "مکتب مادی"، که بنا بگفته خود او «بطلان این ادعا را بآسانی نشان میدهد» ابتدا بطنز به این

«دنیای روشنگر...»

نکته اشاره میکند که البته برتری و پستی نژادها نیز بستگی به این دارد که طرفدار این تئوری خود از کدام نژاد باشد. «ریش پهن عالم نما اگر انگلیسی یا آلمانی باشد ادعای برتری نژاد ژرمنی را خواهد داشت و اگر فرانسوی یا ایتالیایی باشد رومی را مانفوق خواهد دانست». اما نمونه‌های تاریخی تقدم تمدن‌های قدیم نژادهای سرخ در مکزیک و زرد در چین ادعای برتری نژاد سفید را باطل میکند و تقدم تمدن نژاد یهودیان سامی بر سایر شعبه‌های نژاد سفید و یا عقب‌ماندگی کنونی تمدن پرتغالی از ژاپن و بلغار از ترک بر این تئوری من درآوردی یکسره خط بطلان میکشد. مجله پس از این توضیحات بر اساس تحول دیالکتیکی تاریخ اظهار عقیده میکند که «اختلاف درجات تمدن هزاران علت مادی دارد که اختلاف نژاد هم محکوم آنهاست» و بررسی «استعداد افراد و استعداد معدل نژادها نشان میدهد که برای کار اجتماعی و بین‌المللی اقتصاد بشر در کره زمین اختلاف استعدادها مزبور فاحش و مهم نیست. کار تولیدی متوسط اجتماعی استعداد متوسط فردی و نژادی لازم دارد و برای انجام کار مزبور و استفاده از آن تمام افراد و نژادها خاصیت متساوی دارند». نتیجه آنکه «تئوری نژادی یک تئوری طبقاتی است» و «علم بطلان عقاید دیوانگی را که بامید استعمار و استثمار و تفوق مطلق نژاد، و طبقه یا فردی را نسبت به دیگران مسلم میدانند ثابت کرده است». پس از این بحث‌ها نویسنده بدون اینکه کلمه «سوسیالیسم» را بکار برد در پایان نتیجه میگیرد که «پس از اینکه رژیم اقتصادی جدید پیدا شد و ملل با روابط دوستانه بدون جنگ‌های صنفی و طبقاتی زندگی کردند واضح خواهد شد که برای تقدم یک نژاد مخصوص هیچ نوع ستری وجود ندارد».

اما بر خلاف، بسیاری از فصول دیگر مجله دنیا در این مورد به جنبه‌های سیاسی فاشیسم نیز توجه کرده و بویژه در ستون «منظره دنیا» بیش از هر مطلب سیاسی دیگری تحولات و رشد فاشیسم را در ایتالیا و آلمان و موضعگیری‌های سیاسی دولت‌های مختلف را در برابر آن تعقیب میکند. بنا بگفته مفسر سیاسی مجله «بر اثر شیوع فاشیسم، که میخواهد

کتاب نقطه

دیکتاتوری را دوباره جانشین دموکراسی نماید، اخیراً حکومت هیتلر دنبال موملینی در صحنه اروپا پیدا شد. در آلمان هیتلری فرقه ناسیونال سوسیالیزم پیش از تصرف حکومت به هر طبقه و صنفی آن چیزی را که او میخواست وعده میداد و باین ترتیب بود که در میان «کسبه کوچک و خورده بورژوازی» طرفداران زیادی را به خود جلب کرد ولی چون انجام این تقاضاها بزیان حکومت فاشیستی تمام میشد این طبقات را زیر فشار قرار داد. مفسر پس از اشاره به «کشته شدن شلایشر رئیس الوزرای سابق آلمان و روهم رئیس ارکان حرب تشکیلات حمله» اظهار اطلاع میکند که این قتلها و همچنین خلع سلاح «دستجات طوفان» و اعدام فرماندهان آن ناشی از آن بوده که این سازمان منعکس کننده «عدم رضایت توده های پائین» بوده اند.

براساس اطلاعی که مجله بدست میدهد «ظاهراً حکومت فاشیسم در بسیاری از ممالک اروپا موقتاً موفقیت حاصل کرده» و همین امر در «نطح شطرنج اروپا» تغییراتی بوجود آورده که اینک به «ائتلاف جدیدی میان آلمان، ایتالیا و انگلیس و ژاپون از یک طرف و آمریکا، شوروی، فرانسه، ترکیه و ملل بالکان از طرف دیگر» منجر شده است که البته این منظره بعدها در اثر بازی های چندگانه سیاسی برخی دولت ها، و بخصوص انگلیس، در برابر آلمان و تحولات سیاسی دیگر دستخوش تغییراتی میشود. برای مثال انگلیس، علی رغم مخالفت فرانسه، «برای تشکیل قشون میصد هزار نفری آلمان» میانجیگری میکند، «ژاپن بجهت استیلا بر مغولستان خارجی نقشه میکشد» و با بی اعتنائی اغلب کشورهای اروپائی مواجه شده است، و در اثر همین بازی های چندگانه سیاسی است که «تمام اقداماتی که تا بحال برای حفظ و نگاهداری صلح شده بی نتیجه مانده»، «جامعه ملل» ضعیف و «کنفرانس های بین المللی» دچار شکست شده و تلاش سران دول کوچک برای «اتحادات صغیر» ناکام مانده است.

بیهوده نیست که مجله دنیا با توجه به اوضاع ناآرام جهان، لااقل دوبار، با ناراحتی اعلام خطر میکند که «منظره دنیا در اوت ۱۹۳۴ چندان بی شباهت به اوت ۱۹۱۴ نیست».

«دنیای روشنگر...»

مسئله آزادی

یکی از حقوق انسان اجتماعی آزادی است که مجله دنیا یکبار از نظر فلسفی و بار دیگر از نظر اجتماعی به بحث درباره آن دست میزنند. در زمینه فلسفی احمد قاضی در مقاله «عرفان و اصول مادی» این عقیده را القاء میکند که بر خلاف تصور عرفانی چون حافظ «انسان از هرچه رنگ تعلق پذیرد نمیتواند آزاد باشد» زیرا در جنبه قوانین مادی طبیعی و اجتماعی و روحی گرفتار است و باین ترتیب «اولاً انسان نمیتواند از قید قوای مادی مانند تأثیر جاذبه زمین و فشار جو آزاد باشد» و ثانیاً حتی نمیتواند از همان عقائد (مانند عقیده تجرد خود این عرفا)، که وضعیت مخصوص اجتماع و طرز تولید ضروریات زندگی به آنها داده است آزاد باشد» و ثالثاً از تأثیر عوامل و خصوصیات حیاتی یعنی فیزیولوژیک و پسیکولوژیک، «که ساختمان مخصوص سلول، اعضاء مغزوی در او ایجاد کرده است آزاد باشد» و بنابراین «بشر نمیتواند از قید قوانین عمومی طبیعت خواه قوانین طبیعی، خواه اجتماعی و خواه روحی خلاص باشد».

با اینهمه اجمشید، نویسنده دیگر دنیا، در عین اینکه «اعمال و افعال انسان» را «جبری و خالی از اختیار» میدانند در مقالات «جبر و اختیار» و «ماشینیسیم» به اختلاف میان طبیعت و انسان توجه کرده و اظهار عقیده میکنند که انسان بر خلاف طبیعت از شعور و اراده، که خود پدیده‌هایی جبری هستند، برخوردار است و بهین دلیل میتواند به «شناخت» قوانین طبیعی دست یابد و بر اساس این شناخت حوادث طبیعی را بدرستی پیش‌بینی کند و در مواردی با استفاده از همان قوانین و در قالب آنها بعضی از عوامل طبیعی را بسود خود بکار گیرد، چنانکه هم اکنون نیز با ساختن ماشین و با کمک آن انسان توانسته است خود را از قید تسلط بسیاری از «قوای طبیعت» آزاد ساخته آنها را «تحت اختیار و اراده خود در آورده به خدمت خویش بگمارد». برای مثال هم‌اکنون هم «باد، آتش، جریان آب، بخار آب، گاز و الکتریسیته تماماً... تحت تسلط بشر درآمده‌اند».

طبیعی است که در مورد اجتماع نیز علمای جامعه‌شناسی، با تکیه

کتاب نقطه

بر «قوانین تکامل و ترقی اجتماعات و ملی و مشی جوامع» زمان و مکان حوادث اجتماعی مانند «جنگ‌ها، انقلابات و بحران‌ها و تحولات را بوسیله این اصول کلی» پیش‌بینی کنند. اما در اینجا بر خلاف طبیعت، دست انسان برای آزادی از قید تسلط پدیده‌های اجتماعی بازتر است زیرا «حوادث اجتماعی بدون انسان وجود خارجی پیدا نکرده و وقوع این حوادث اصولاً مربوط به اقدامات اوست». انسان نه تنها میتواند به کشف حوادث اجتماعی دست یابد بلکه در قالب جبر اجتماعی میتواند در آنها تأثیر بگذارد و طبعاً باید «برای رسیدن به مقاصد اجتماعی» بمنظور تغییر جامعه و آزاد ساختن خود از برخی پدیده‌های آن «تلاش» و «فداکاری» کند.

بر خلاف نظر معتقدان به قضا و قدر که انسان را موجودی منفعل و اراده او را فاقد هر نوع قدرت و تأثیر در تحول حوادث اجتماعی، «و هرگونه فداکاری و اقدام عملی» او را «برای پیشرفت عقاید قبل از تجربه محکوم به اضمحلال» میدانند علمای طرفدار نظریه جبر به تأثیر اراده انسان در «سیر تکامل تاریخی» اعتقاد دارند. درست است که «وقوع حوادث و اتفاقات طبیعی را هیچکدام از ماها، ولو بزرگترین فداکاری را هم بروز دهیم نخواهیم توانست جلوگیری کنیم» و یا در آنها تغییری بدهیم اما این امر در مورد حوادث و اتفاقات اجتماعی صادق نیست زیرا حوادث طبیعی در ارتباط و تحت تأثیر موقعیت انسان‌ها وقوع نمی‌یابند و حال آنکه «اگر فلان حادثه اجتماعی واقع میشود» و بهمان «فئومن اجتماعی بروز میکند» «برای آنست که افراد در موقعیت معین مجبورند بطرز معینی اقدام کنند» و «فداکاری» و جنگیدن با مخالفان خویش نیز خود یک «اجبار تاریخی» است.

بر اساس جبر تاریخی انسان امیال اجتماعی گوناگونی پیدا میکند که میل به آزادی نیز خود یکی از آنهاست. «بشر چون حیوان اجتماعی است... در تشکیلات جامعه ولو بطور نادانسته مؤثر است.» تشکیلات جامعه بر اساس اصول مادی دیالکتیکی مدام در حال تغییر است. پدیده‌های اجتماعی کهنه میشوند و پدیده‌های تازه جای آنها را میگیرند. میل به

